

نمودهای اساطیری انبیا و آئین گذاران در شعر شاملو

مهدی خادمی کولایی *

اقدام نموده، پردازد و با رعایت اختصار ابتدا چهره حقیقی تک تک انبیای مورد بحث را برابر آیات و روایات بنمایاند؛ آنگاه به توصیف بافته‌های ذهنی، تخیلات و آرمانهایی پردازد که در بستر روزگاران دراز از سوی مردمان خیال‌گرا و اسطوره‌اندیش در اطراف شخصیت این پیامبران پراکنده شده و آنان را در هاله‌های مه‌آلود و ابهام‌آمیز اساطیر قرار داده و سبب شده که شاعران کیمیا کار، از جمله شاملو، با بیان هنری و میناگرانه خود طیفهایی از حقیقت و اسطوره را در منشور شعر خود بازتاب دهند و رمزناکی و رازواری سروده‌های نمادین خود را در ستیز با بی‌رسمیها و نابسامانیهای زمانه خود با الگوگیری از این سرنوشت‌های قدسی و راه‌گشا دو چندان نمایند.

شاملو، به‌رغم آنکه از نگرش کل‌گرا، باورمند و ماوراءطبیعی و روی آوردن به تفکر و اندیشه‌ای که فاقد دیدگاهی درون‌گرایانه، معتقدانه و متافیزیکی است بی‌بهره بود؛ هرگز شعر خود را از منبع سرشار و ناپیدا کران متون و روایات آیینی که بیانگر سرگذشت انبیا و اولیاست، محروم نگردانید، گرچه نظر او در این خصوص بیشتر معطوف به منابع و نقلیات مذهبی غربیان و غیرمسلمانان است و در بسیاری اوقات به تبیین و تفسیر جهان از زاویه دید

چکیده: اسطوره، جان و جوهر جاودانی شعر است. گاه این دو عنصر خیال‌انگیز و دیرینه سال آنچنان با هم در می‌آمیزند که جدایی‌ناپذیر می‌نمایند و حتی تعیین هویت و مشخص نمودن تقدّم و تأخّر یکی بر دیگری در نشو و نما و پاگذاری به عرصه فکر و فرهنگ، پژوهشگران و اصحاب اندیشه را به زحمت می‌اندازد. شعر و اسطوره هر دو از خیال مایه‌ورند؛ با کمی تأمل در آثار هنرمندان و شاعران ژرف‌اندیش و خلاق می‌توان شاهد درهم‌تنیدگی و تعامل سازنده و سامانمند این دو پدیده فرهنگی، به طور متداوم، بود. اساساً شعر چند لایه، تأویل‌پذیر و تفسیر‌بردار بدون بهره‌جویی از اساطیر و شاخ و برگهای گونه‌گون و نگارین آن قادر به گام نهادن در گستره هستی مانا و پایدار نیست؛ اما روش و روند بهره‌گیری هر شاعر از این مقوله معنی‌ساز و مفهوم‌پرور ممکن است رنگ و آهنگ خاص خود را داشته باشد.

شاملو با نگاه تیزبین و اندیشه پویای خود فضاهای اساطیری گوناگونی را برای ارائه مفاهیم متنوع انسانی ساخته و پرداخته نموده و با آشتی دادن اسطوره و شعر در یک بافت ویژه هنری، انواع اسطوره‌ها را در حوزه گسترده وارد پهنه پهنای و عمیق شعر کرده است؛ اما نگارنده این مقاله بر آن است تا به جستاری متأملانه در اساطیر انبیا و آئین گذاران که در سروده‌های شاملو نمود پیدا کرده و شاعر با اقبال و توجهی هدفمند و جهت‌دار به طرح و تبیین آنها

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز ساری.

دیگران به کار گرفت و ابعاد متنوع و روبه‌تزايد حیات خود را از دریچه روح خیال‌پرور خود به نمایش گذاشت؛ بر پایه این فرضیه می‌توان ابراز نمود که اسطوره، ضمن داشتن خاستگاهی جمعی ریشه در باورها، آمل، آلام، سنن، مناسک و جنبه‌های دیگر زندگی بی‌پیرایه انسانهای اولیه دارد و از دیدگاه مردمان آن روزگاران این برداشتهای خیال‌آمیز، تفسیر هستی و تأویل عناصر گوناگون تشکیل‌دهنده پیکره جهان به شمار می‌رفت و رنگی کاملاً باورانه و معتقدانه داشت و عین حقیقت و جهان‌شناسی قلمداد می‌شد.

نگرش اسطوره‌ای با صبغه کل‌گرایانه و قدسی خود که ریشه در طینت و طبیعت آدمیان داشت، در گذر زمان، ساقه‌ها و شاخ و برگهای فراوانی برآورد و در هر دیار به اقتضای نوع زندگی و معیشت، ویژگیهای بومی و اقلیمی، کارکردهای ذهنی و سطح ادراکات مردم و عوامل متعدد دیگر شکل و شمایل خاص خود را یافت.

امروزه میتولوژی در عرصه‌های گوناگون دانش بشری مانند مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، ساختارشناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، باستان‌شناسی، پدیدارشناسی و دین‌شناسی، هنر، ادبیات و ... مورد مذاقه و تفحص قرار می‌گیرد.

از اسطوره، با توجه به وسعت معنایی و اضلاع و ابعاد مفهومی پهناور، تعاریف گوناگونی عرضه شده که ما در این مقال به تعریف میرچا الیاده، اسطوره‌شناس بزرگ معاصر که با نگرشی معطوف به پدیدارشناسی و دین‌شناسی اسطوره را تعریف کرده، بسنده می‌کنیم. از دید الیاده (۱۳۶۲: ۱۴) اسطوره نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است؛ راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیان دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر، و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی، چه کلّ واقعیت [مانند کیهان]، یا فقط جزئی از واقعیت [مثل] جزیره‌ای، نوع نباتی، سلوکی، کرداری انسانی [یا] نهادی پا به عرصه وجود نهاده است.

اسطوره‌های غیر خودی، شیفگی و شیدایی بیشتری نشان می‌دهد. بهترین دلیل این ادعا پرداخت اساطیری او از زندگی و مرگ مسیح (ع) است که با بسامدی بالا مطابق روایت‌های انجیل در سروده‌های او تجلی یافته است. گرچه جسته و گریخته به اقتضای حال و هوای شعر و نیاز زمانه، شاعر گوشه چشمی هم به پیامبرانی چون آدم، نوح، خضر، سلیمان، ایوب و ابراهیم داشته و از آیین‌گذاران نیز نیم‌نگاهی آن هم از دریچه عشق غربی به بودای شرقی نموده است.

کلیدواژه: اسطوره‌شناسی، تحلیل، نمادهای رمزآلود، پیامبران، شاملو.

مقدمه

اسطوره از عناصر و مؤلفه‌های انکارناپذیر در ژرف‌ساخت شعر عمیق و شعورمند به شمار می‌آید؛ شعر و اسطوره با همجوشی و همسازی خیال‌انگیز و مبتنی بر نظام عاطفی دست به دست هم می‌دهند تا واقعیتی ریشه‌دار و عمیق را منعکس سازند؛ از این رو باید گفت میتولوژی یا اسطوره‌شناسی، کاوشی تخیلی و احساس‌محور است و برخلاف بسیاری از پژوهشهای تجربی و عقلانی، خردورزیهای دانشورانه امروزی را چندان برنمی‌تابد؛ زیرا در جهان‌بینی اساطیری، اساساً روابط علی و معلولی متعارف حاکم بر جهان عینی و محسوس، جایگاه و پایگاه معتبری ندارد و این بدان جهت است که دلالت‌های اسطوره‌ای بسیار گسترده و محدودیت‌ناپذیرند و منطق زبانی رایج در قلمرو این واقعیت فرهنگی سرشار از تقدس، هرگز به قراردادهای معمول بیانی تن در نمی‌دهد و به سبب مایه‌ور بودن از کلیت، شمول دامنه‌دار و ابهام‌آمیزی چشمگیر، راه به سوی جهان رازناک و رمزآلود سمبها و نمادها می‌برد و در بیکرانگی این فضای لبریز از شگفتی و اعجاب رها می‌شود تا به زندگی پویا، پرتپش و تأویل‌پذیر خود ادامه دهد.

پیدایش اسطوره را می‌توان به زمانی نسبت داد که بشر ابتدایی اندیش، زبان را با همه سادگیهایش در قالب تصاویر و یا دیوار نوشته‌های منقوش بر سینه غارها در تعامل با

«کتیبه» و چند اثر دیگر از این دست، قهرمان بلامنازع این عرصه به شمار می‌رود، گرچه شاعرانی چون سیلوش کسراییی با منظومه «آرش کمانگیر» و حمید مصدق با سروده‌ای به نام «کاوه» یا «درفش کاویانی» در پیروی از این پیر پیوسته پایدار از پای و پویه نمانده‌اند و نام و یاد خود را در این حوزه معنایی ثبت و درج کرده‌اند.

ج) اما تعداد اندکی از شاعران به سبب قابلیت‌های نبوغ‌آسای خود فراتر از دو گروه یاد شده حرکت کرده و به کار و کرداری خلاقانه دست زده‌اند. اینان از روایت‌پردازیهای کم‌رمق و بازسازیهای بی‌فروغ اساطیر کهن آیینی و ملی رویگردان بوده و با رویکردی سازنده و آفرینش‌گرانه، سمت و سویی متفاوت با دیگران را برگزیده‌اند؛ از این‌رو، باید گفت که آنان سازندگان اسطوره‌های زمان خویش‌اند. گرچه اسطوره‌سازی مستلزم برخوردار بودن از توان ذاتی، آموزه‌های عمیق و ژرفناک، پشتوانه‌های پایان‌ناپذیر فکری و فرهنگی در سطوح مختلف زبانی و معنایی است؛ اما اندیشه بی‌باک و هدف بزرگ و باورانه - که عموماً از مرگ هم جسورتر است - این موانع را نادیده می‌انگارد. در این قلمرو هنری، بیرق پیشگامی بر دوش با شهامت و پرتوان نیما خودنمایی می‌کند و شاملو با توجه به سبک ویژه‌اش، یعنی اسطوره‌سازی در حوزه زبانی و مفاهیم اجتماعی و سیاسی با گرایش انسان‌مدارانه، آن هم بیشتر در قالب شعر سپید، رقیب‌ناپذیر است. البته در این مقوله نام دکتر شفیعی کدکنی که بر خلاف شاملو از دیدگاهی متفاوتی و معتقدانه بهره می‌جوید و در کاربست توأمان و متعادل اسطوره‌های دینی و ملی دستی توانا دارد، درخور ذکر است.

اگرچه شاملو فضاهای اساطیری گوناگونی را برای عرضه و ارائه مفاهیم متنوع انسانی ساخته و پرداخته کرده و با آشتی دادن دگرباره اسطوره و شعر، انواع اسطوره‌ها را با طیفی وسیع وارد پهنه پهنای شعر کرده، اما ما در این مقاله بر آن هستیم که به جستاری متأملانه در باب اساطیر انبیا و آیین‌گذاران، که در سروده‌های شاملو

چگونگی بهره‌گیری شاعران معاصر از اشارات و مفاهیم اساطیری

سرایندگان روزگار معاصر به موازات بضاعت و توانمندی ذوقی و هنری، و میزان برخوردار بودن از پشتوانه‌های فرهنگی اعم از ملی و دینی و قدرت تلفیق و پردازش مرده ریگ اسطوره با موضوعات و مضامین شعری جدید و نیازهای اجتماعی و سیاسی مردم زمانه، روشهای متفاوتی را در بهره‌گیری از این مقوله معنایی در شعر خود برگزیده‌اند که به سه شیوه عمده در اینجا اشاره می‌شود.

الف) بعضی از شاعران صرفاً با وارد کردن شخصیت‌های اساطیری با بسامد بالا در شعر خود و یا با یادکرد سطحی از برخی مفاهیم کهن ممکن است چنین وانمود کنند که از این منبع غنی و رازناک آگاهی دارند و با تقدیس و تکریم نخستینه‌های نژادی و تباری خود احساس کنند که دین خویش را بدین طریق به تاریخ و فرهنگ قومی و ملی خود ادا می‌نمایند. شاید بتوان شهریار را نمود نمایان این رویه دانست. او عموماً اسامی بسیاری از پهلوانان، پادشاهان و موجودات اساطیری را در شعاعهای محدود معنایی، تلمیح‌وار، در شعر خود می‌آورد و شتابناک و گذرا، به مقتضای درنگ‌ناپذیری معنایی غزل، در امتداد طولی از آنها می‌گذرد.

ب) دسته‌ای دیگر از شاعران، اهل اسطوره‌پردازی‌اند.

آنان با دستمایه قرار دادن اسطوره‌ها و حماسه‌های تنومند و پر خون آغازینه‌های مرز و بوم خویش و یا ممالک دیگر به فراخور نیاز نسل و یا عصری که در آن می‌زیند، به بازسزایی و بازآفرینی آن انگاره‌های دیرپا می‌پردازند، یعنی با دست زدن به پرداختنی نو و پردازشی تازه و کارآمد از مضامین کهن و روزگارآلود، آنها را به میان مردم می‌کشاند و با شگردی شگفت و هوشمندانه، آثاری زیبا و دلنشین مطابق ذوق و ذائقه زبانی و فکری مردم روزگار خود می‌آفرینند. بی‌شک اخوان ثالث با خلق منظومه‌هایی مانند «خوان هشتم»، «قصه شهر سنگستان»،

در پاسخ به این پرسش باید گفت، اساطیر جزء نظام اجباری تصویرات و تصورات مذهبی هستند که هرگز هشیارانه آفریده نشده‌اند، آنها، بیش از هر چیز، تجلی خواستهای ناآگاهند (باستید، ۱۳۷۰: ۳۴، ۴۲) و قداستان همچنان انکارناپذیر است. گرچه علمی اندیشیهای دم‌افزون بشر در سده‌های اخیر سعی دارد این پدیده اشراقی و شهودی را از نوع فعال خود به سوی عنصری منفعل و فروکاسته سوق دهد، باید اذعان کرد که هیچ چیز از دست اسطوره و اثرگذاریهایی پیدا و پنهان آن در امان نیست؛ زیرا روان انسان ذاتاً نمادآفرین و اسطوره‌ساز است و آدمی با گشودن افق اساطیر در برابر دیدگان خیال خود، پرده از محتویات لایه‌های نهانی نهاد خود برمی‌کشد و آرزوها، تمنیات و خواهانیهای تحقق‌نیافته درون خود را برون‌ریز می‌کند و برای التیام آلام و برآورده نمودن آمال دل‌نشان خود با ذهن اسطوره‌اندیش خویش ابر انسانی می‌آفریند که محدودیتهای او را نداشته باشد تا بتواند کام دل آدمیان خسته از ستمها و بی‌عدالتیهای روزگاران دراز را برآورد. البته گاه این انسان آرمانی و ابرتوانا در قالب قهرمانان رویین تن و یا پادشاهان فوق طبیعی و موجودات برتر نمود پیدا می‌کند و زمانی هم با توجه به سرشت آیینی و محتوای دینی دل‌خواسته‌ها و آرزومندیها، در چهره قداست‌آلود پیامبران تجسم و تبلور می‌یابد و باعث می‌شود که شخصیت واقعی رسولان در سایه روشن اسطوره و تاریخ قرار گیرد و زمینه‌های مناسب برای پیدایش برداشتهای گوناگون هنری و تفسیرها و تأویلهای متفاوت از زندگی و مرگ آنان فراهم گردد و شاعران و هنرمندان هر نسلی به فراخور نیازها، اعتقادات و انگیزشهای ایدئولوژیک خود، جنبه‌هایی از سرگذشت آنان را با پرداختی اساطیری بر حوادث و شرایط روزگار خود منطبق سازند و با این نمادآفرینی و اسطوره‌سازی از امری محدود، مقطعی و «در زمانی»، تمثیلهای نموده‌ها و الگوهای کلی، همیشگی و «همزمانی»^۲ پدید آورند. شاملو نیز با تکیه بر

نمود پیدا کرده و شاعر با اقبال و توجهی هدفمند و جهت‌دار به طرح و تبیین آنها اقدام نموده، پردازیم. هر چند در این خصوص ابتدا باید روشن کرد که آیا اساساً مطرح کردن زندگی پیامبران الهی که نامشان در قرآن و دیگر متون دینی معتبر صراحتاً و یا تلویحاً آمده، در ذیل اساطیر امری پذیرفتنی و سزاوار است و با آموزه‌های آیینی ما منافاتی ندارد، و یا با توجه به اینکه بسیاری از صاحب‌نظران میتولوژی، اساطیر را همسایه دیوار به دیوار افسانه‌ها و قصه‌ها می‌دانند و در قرآن کریم نه بار ترکیب «اساطیرالاولین» از زبان کافران درباره این کتاب الهی آمده که معنای آن همان افسانه‌های پیشینیان است. که معمولاً زیباییها و شیرینیهای خاص خود را داشته. آیا همچنان می‌توان بر مشروعیت طرح این بحث و فحص پای فشرد؟

در پاسخ به این شبهه لازم است گفته شود که خداوند از آن جهت قرآن را اسطوره و شعر نمی‌داند که می‌خواهد ضمن اثبات اعجاز قرآن، هدف و مقصود این کتاب کامل آسمانی را - که هدایت جهانیان و اصلاح دین و دنیای آنان تا ابد است - از اهداف و مقاصد اسطوره، افسانه و شعر که عموماً نوعی تفسیر ابتدایی و خیال‌آمیز از هستی، سرگرمی و یا التذاذ ادبی بوده، صراحتاً متمایز سازد؛ ولی این هرگز بدان معنا نیست که خداوند حکم تحریم اسطوره و افسانه و شعر را صادر کرده باشد؛ بلکه از فحوای کلام الهی می‌توان چنین برداشت کرد که هر یک از این موضوعات ماهیت و کاربرد خاصی دارند و هرگز نباید آنها را به جای هم گرفت؛ زیرا توجه نکردن به این نکته و لغزیدن در جاده اشتباه، خطر سقوط در دره گمراهی را در پی خواهد داشت.

اما همچنان جای این پرسش باقی است که چگونه هویت و شخصیت برخی از پیامبران از همان آغاز حیات و بسیاری از آنان پس از وفاتشان در هاله‌های ابهام‌آلود اسطوره قرار گرفته و به چه شیوه می‌توان از لابه‌لای لایه‌های هزارتوی اسطوره، چهره حقیقی این انبیا را شناخت؟

1. diachronique

2. synchronique

خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. از آنجایی که یکی از ویژگیهای اسطوره، بیان واقعه قدسی و ازلی است که در ابتدای آفرینش هر چیز رخ داده است، آفرینش آدم نیز با مایه‌های روایی و داستانی از همان سپیده دم آفرینش در ذهن انسانهای ابتدایی اندیش و خیال پرور، شکلی اسطوره فام به خود گرفته است.

شاملو در شعر «... و تباهی آغاز یافت» با تأثیری آشکار از تورات همراه با لحنی مستحکم و آیه وار به تاریخ اساطیری استقرار آدمی در زمین و سلطه او بر سایر جانداران و سرآمدگی و پادشاهی اش بر جهانیان به سبب رها شدن از بندگی خاک می پردازد:

پس پایها استوارتر بر زمین بداشت

تیره پشت راست کرد

گردن به غرور برافراشت

و فریاد برداشت: اینک من! آدمی! پادشاه زمین! و جانداران

همه از غریب او بهراسیدند

و آدمی جانوران را همه در راه نهاد

و بر ایشان سر شد از آن پس که دستان خود را از اسارت

خاک باز رهایند.

(«آیدا: درخت و خنجر و خاطره!»)

در نگرش شاملو، این انسان است که با پشت پا زدن به اسارت خاک، به گونه‌ای ارادی و اختیارمند، بر همه هستی، سیادت و سروری می یابد؛ نه اینکه اکرم و اشرف موجودات خلق شده باشد. او در شعری دیگر با لحنی شبهه آمیز و پرسش آلود به این امر اشاره می کند:

... که ما

- من و تو- انسان را رعایت کرده ایم

خود اگر

شاهکار خدا بود

یا نبود...

(«فقنوس در باران»)

شاعر در شعری دیگر بدون اشاره به چگونگی آفرینش زوجه آدم، با توصیفی از چهره زمین در آغاز

ذکاوت قابل توجه شاعرانه خود دریافته بود که به کارگیری اسطوره در شعر باعث کلیت بخشیدن به مفاهیم جزئی می شود و بقا و ماندگاری شعر را تضمین می کند [و هر] شاعر توانا و هنرمند با ارائه نمودهای اساطیری، کمترین لفظ را برای ادای بیشترین معنا به کار می گیرد و ذهن خواننده را برای دریافت معنای مورد نظر و یا انطباق آن بر موارد مشابه، آمادگی می بخشد (یاحقی، ۱۳۵۵: ۸۰۶). هم از این رو است که شاعر ما با به کارگیری اسطوره‌های گوناگون از جمله اساطیر انبیا به شعر خود حیات، ماندگاری، پویایی و تداوم فرهنگی بخشیده است.

اکنون به محور اصلی بحث، یعنی نمودهای اساطیری تک تک پیامبرانی که در شعر شاملو سخنی از آنان به میان آمده است، می پردازیم. البته ابتدا به گونه‌ای گذرا شخصیت حقیقی این پیامگزاران را با استناد به متون دینی و یا تاریخی فرا می نماییم؛ آنگاه به تبیین آرمانها، تخیلات و بافته‌های باورانه ذهنی مردم که همچون هاله‌ای نورانی بر گرد وجود این قلّه‌های سترگ انسانیت حلقه زده، اقدام می کنیم.

الف) حضرت آدم (ع)

او اولین انسان و نخستین پیامبر روی زمین است که خداوند او را از خاک آفرید و سپس روح خود را در وی دمید و او را جانشین خود بر روی زمین قرار داد. آیات زیادی در قرآن به کیفیت آفرینش آدم و کرامت و فضیلت او بر سایر موجودات پرداخته؛ در سوره‌های بقره، اعراف، حجر، طه و ص قصه خلق آدم بیان شده و در سوره‌های بنی اسرائیل و کهف نیز به این قصه اشاره‌ای رفته است (خزائی، ۱۳۷۶: ۱۸). در کتاب مقدس (پیدایش، باب ۱، آیات ۲۷-۲۶) در این خصوص اینگونه آمده: و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نمایند. پس خدا آدم را به صورت

هبوط ابوالبشر، تصویری زیبا و تپش‌ناک از عشق آغازین بشر به جفت خود و رازهای نهفته در نگاه‌هایشان به نمایش می‌گذارد:

پس آدم، ابوالبشر به پیراهن خویش نظاره کرد
و روح تاریک بر قالب خاک منتشر بود

و این نخستین بار بود، بر زمین و در همه آسمان، که گفتنی سخنی ناگفته ماند.

(«لحظه‌ها و همیشه»)

یقیناً چنین نقلی، از خیال مایه می‌گیرد که شیرینتر از واقعیت است. به عبارت دیگر، همان چیزی است که دل آدمی می‌خواهد اتفاق افتاده باشد، نه اینکه در عالم واقع رخ داده باشد؛ اما آنچه مفاهیمی از این دست را در چشم‌اندازی اسطوره‌ای قرار می‌دهد، داستان‌وارگی باورمند آن در تبیین ماجرای است که سرمنشأ آن در غبار زمانهای نامعلوم و گاه بی‌آغاز گم شده است.

شاعر از یادکرد موجز بدایت حیات آدمی و فریفتگی و خطاکاریش در بهشت رایگان و عواقب ناخوشایند این کردار، غافل نمانده؛ گرچه او به زمانی قبل از این واقعه اشاره می‌کند و پرداخت اساطیری او از این حادثه نیز نمودی آشکار دارد:

[زمین] سنگ پاره‌ای بی تمیز که در خُشکای خمیره‌اش هنوز «خود»
را خبر از «خویشتن» نبود،

که هنوز نه بهشتی بود

نه ماری و سیبی

نه انجیر بُنی که برگش

درز گندم را

شرم آموزد.

(«در آستانه»)

می‌دانیم که خداوند پس از آفرینش انسان و زوجش، بنا بر آیه ۱۹ سوره اعراف، آنان را از نزدیک شدن به شجره ممنوعه بر حذر داشته بود؛ اما در قرآن صراحتی وجود ندارد که جنس این درخت و میوه آن چه بوده است. در این خصوص باید گفت که عموماً مسلمانان این میوه را گندم

و یهودیان و مسیحیان آن را سیب می‌دانند و شاملو با یک پیچش هنری در شعر یادشده بالا روایتگر هر دو دیدگاه است. اما آنچه جوهره اساطیری این شعر را دوچندان می‌کند، اشاره به همدستی مار با شیطان در فریفتن آدم و همسرش، و دستیابی آنان به آگاهی و معرفت است که سبب گردیده تا بر عریانی هم واقف شوند و ناگزیر گردند با برگ درخت انجیر به ستر عورت بپردازند. حال آنکه می‌دانیم در قرآن اشاره روشنی به برگ درخت انجیر نشده بلکه در سوره اعراف، آیه ۲۲ از آن به «ورق الجنة» به معنی برگ بهشت تعبیر شده و شاملو در این زمینه وامدار تورات (پیدایش، ۳:۷) است که در آن آمده: آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویش ساختند. همچنین شاملو در شعر «حوای دیگر» به گونه‌ای مبهم به آفریده شدن حوا از پهلوئی چپ آدم اشاره می‌کند:

می‌شناسی - به خود گفته‌ام -

همانم که تو را سفته‌ام

بسی پیش از آنکه خدا را تنهایی آدمکش بر سر رحم آورد:

بسی پیش از آنکه جان آدم را

پوکترین استخوان تنش همدمی شود بُرنده

جامه به سیب و گندم بَر دَرَنده.

(«مدایح بی صله»)

خداوند در آیه آغازین سوره نساء به آفرینش انسان از «نفس واحده» و به وجود آوردن جفتش از او و سپس پدید آمدن مردان و زنان بسیار از آن دو اشاره می‌کند؛ اما نه نامی از حوا در قرآن آمده و نه به چگونگی خلقتش از وجود آدم اشارتی شده و تنها در کتاب مقدس با جزئیات فراوان به این امر پرداخته شده است: و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پُر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم... (پیدایش، ۲: ۲۳-۲۱).

نوح (ع)

او یکی از پیامبران اولوالعزم از نسل آدم بود که پس از ادریس به پیامبری رسید و، بنا به روایت قرآن کریم، (عنکبوت/۱۴) نهصدوپنجاه سال بزیست. نوح اولین پیامبری بود که در زمان وی عذاب نازل گردید. هفتاد و یکمین سوره قرآن با ۲۸ آیه به نام این پیامبر موسوم است. او نزدیک به ۹۵۰ سال قومش را به خداپرستی دعوت کرد؛ اما ایشان بر آیین خود اصرار ورزیدند. نوح قوم خود را نفرین کرد و آنان گرفتار توفان سهمگینی شدند. او با آن گروه اندک از پیروان خود، در کشتی‌ای نشست و همگی از بلای توفان نجات یافتند (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۲۳؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۲۳۵). اما شاملو در شعر «سفر» با الهام از متون دینی یهود تصوّرات و تخیلات اسطوره‌رنگ خود را اینگونه باز می‌تاباند:

و تو به چو بدستی

کشتی را

بر دریای دمه خیز جوشان

می‌گذرانیدی.

... و مسجد من

در جزیره‌ای است

هم از این دریا.

اما کدامین جزیره، کدامین جزیره، نوح من ای ناخدای من؟
تو خود آیا جست و جوی جزیره را

از فراز کشتی

کبوتری پرواز می‌دهی؟

(«قنوس در باران»)

پاره سوم شعر، متأثر از قصه نوح در منابع یهود است که اینگونه نقل شده: به وسیله آب گرم قوم نوح معذب شده‌اند. هر قطره آبی را که بر ایشان فرود می‌آوردند در جهنّم، گرم کرده بودند (خزائلی، ۱۳۷۶: ۶۴۳). در رابطه با لخت پایانی شعر در متون اسلامی نکته‌ای ذکر نشده و مصدر و مرجع داستان، کتاب مقالس است و شاملو که ذهنیتی سرشار از آموزه‌های دینی یهود و مسیح دارد با پرداختی

هنری، این مضامین را در شعر خود منعکس می‌کند. شاید آوردن اصل روایت از تورات (پیدایش، ۸: ۱۲-۹) چندان ناضرور نباشد: از آن پس آنها متدرجاً رو به تناقص نهاده، کم همی شد تا وقتی که کشتی بر یکی از قله‌های جبال آرات قرار گرفت ... و نوح از برای استخبار و اطلاع بر حالت روی زمین، کبوتری را رها فرمود. چون کبوتر مقرر و مفری برای خود نیافت به حضرتش مراجعت نمود بعد از چندی ثانیاً وی را فرستاده، هنگام شام با برگ سبزی از درخت زیتون مراجعت کرد (هاکس، ۱۳۷۷: ۵۸۳-۵۸۲).

سلیمان (ع)

پیامبر بنی اسرائیل که علاوه بر پیامبری، پادشاهی نیز به او اعطا شده بود. تاریخ جلوس او را بین سالهای ۹۷۳ تا ۹۳۵ پیش از میلاد دانسته‌اند. او پس از داوود به پیامبری برگزیده شد و طبق روایات مذهبی قدرت و شوکت بی‌ظیری داشت. در سوره نمل، آیه ۱۶ آمده که او زبان پرندگان را نیز نیک می‌دانسته است... (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۶۵-۲۶۴).

شاملو در شعر «کجا بود آن جهان ...» در سفری تخیلی دیواره‌های هزاره‌ها را در می‌نوردد و به روزگار کودکی و ساده‌اندیشی صادقانه بشر پا می‌گذارد و خسته از ستیز با خویش و بی‌رسمی‌های روزگار به آن جهان بهشت‌آیین پناه می‌برد، جهانی که سرشار از شور و شادمانی و صداقت و یکرنگی بود و همه آرزوها با ساده‌ترین عمل برآورده می‌شد و نعمت هستی و حضور در جهان، بزرگترین سپاسها را بسنده بود:

کجا بود آن جهان

که کنون به خاطرهم راه بر بسته است؟

آتش بازی بی‌دریغ شادی و سرشاری

در نه توهایی بی‌روزن آن فقر صادق.

قصری از آن دست پُر نگار و به آیین

که تنها سرپناهی بود و

بوربایی و

بس.

کجا شد آن تنعم بی‌اسباب و خواسته؟

... و مادو

دست در انبان جادویی شاه سلیمان

بی‌تاب‌ترین گرسنگان را

در خوانچه‌های رنگین‌کمان

ضیافت می‌کردیم.

تقوای ما نیست («ابراهیم در آتش»).

عفونتت از صبری است

که پیشه کرده‌ای

به هاویۀ وهن.

تو ایوبی

که از این پیش اگر

به پای

برخاسته بودی

خضروارت به هر قدم

سبزینه چمنی

به خاک می‌گسترده،

و باد دامانت

تندبادی

تا نظم کاغذین گلبوته‌های خار

بروید.

(«مدایح بی‌صله»)

انبان [یا توبره] شاه سلیمان، انبانی افسانه‌ای است که

تملک آن را به سلیمان - پیغمبر و پادشاه بنی‌اسرائیل - نسبت

کرده‌اند. معروف است که هر که آن انبان را در اختیار داشته

باشد می‌تواند دست در آن کند و هر چه بخواهد بیرون آرد

(همو، یادداشت‌های ص ۱۶۷). چنانکه می‌بینیم وجه اسطوره‌ای

شخصیت حضرت سلیمان در انتساب «انبان جادویی» به او،

در این شعر جلوه‌گر شده است.

ایوب و خضر(ع)

ایوب (ع) نام یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل است که خداوند

او را با بلاهایی از قبیل تنگدستی، مرگ فرزند و بیماری

آزمایش کرد. او با صبر شگفت خود از این آزمایشها

روسفید بیرون آمد؛ از این رو مثل «صبر ایوب» معروف

است (همو، ص ۹۷). نام این پیامبر چهار بار در قرآن (نساء/

۱۶۳؛ انعام/ ۸۴؛ ص/ ۴۴-۴۱؛ انبیا/ ۸۳) آمده و خداوند در آیه‌ای

از او اینگونه یاد می‌کند: اَنَا وَجَدْنَا صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ،

«ما او را شکویا یافتیم، چه نیکو بنده‌ای که همیشه رو به درگاه

ما داشت» (سوره ص، آیه ۴۴).

با آنکه ایوب در ذهنیت تاریخی و باور عمومی، اسطوره

بردباری و مقاومت، و نمود ایستادگی صبورانه در برابر بلاها

و ناملایمات است، اما شاملو با آشنایی زدایی و

عادت‌شکنی، بر آنانی که به بهانه شکیبایی، در پیله عزلت

و تنهایی خزیده‌اند و خیزش و رستاخیز اجتماعی و

اصلاحگرانه را به جهت خطرگریزی و محافظه‌کاری با

سکوت و خاموشی مرگبار معاوضه کرده‌اند، نهیب می‌زند

و دیگریار بر این باور خود پای می‌فشرد که خاموشی

(همان‌جا)

در پاره سوم شعر، سستی و بی‌تحریکی - به هر بهانه‌ای

که باشد - سوزاننده و نابودگر معرفی شده، و قد برافراشتن

و عمل نمودن به رسالت خطیراجتماعی و انسانی، رویش‌گاه

سرسبزی و سرزندگی در تمام زمینه‌ها قلمداد شده است؛ اما

نکته قابل توجه در این شعر قرارگرفتن خضر در شبکه

اسطوره‌سازی است. نام این شخصیت در قرآن نیامده؛ ولی

بسیاری از اصحاب تفسیر و تأویل او را با الیاسین

(صافات/ ۱۳۰) و گاه ادریس یکی شمرده و برخی او را

مصاحب موسی(ع) در سیر و طلب معرفی می‌کنند

(کهف/ ۸۲-۶۰). لطیفه ظریف و زیبایی که این چهره را در

نظام اسطوره‌ای وارد می‌کند این است که علت موسوم

شدن او به این نام را از آن جهت می‌دانند که: روزی روی

سنگی بنشست، چون برخاست از زیر آن سنگ، گیاه سبز

رسته بود (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۸۲). و این برساخته خیال‌انگیز در

بستر زمان و در انتقال به عصرها و نسلهای مختلف از او

تمثیلی نمادین برای سبزیگی و نشاط پویان و رویان پدید

آورده است و شاملو با تلفیقی هنری و تصرفی زیرکانه، و

با توجه به نیازهای جامعه منفعل خویش، اسطوره قراردادی ایوب صابر را می‌زداید و اسطوره ایوبی برپا و بی‌قرار را بر ما عرضه می‌دارد؛ ایوبی پویا که هر کدام از ما می‌توانست، می‌تواند باشد. ایوب، خضروار، خاک را از نو خواهد رویانید و هر قدمش، هر گام پویایش، سبزینه چمنی را بر خاک می‌گسترَد و تندباد شتابان دامانش، بی‌امان، نظم کاغذین گلبوته‌های نمایشی، خار، را می‌روبد (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۷۶۷).

... من بودم
و، شدم،

نه زان‌گونه که غنچه‌ای
گلی
... راست بدان‌گونه
که عامی مردمی
شهیدی؛
تا آسمان بر او نماز بَرَد.
دریغا شیر آهنکوه مردا
که تو بودی،
... اما نه خداوند و نه شیطان.
سرنوشت تو را بتی رقم زد
که دیگران می‌پرستیدند.

(«ابراهیم در آتش»)

ابراهیم (ع)

ملقب به خلیل‌الله (نساء/۱۲۵) از پیامبران بزرگ الهی است که خداوند از او در ده‌ها سوره و آیه یاد کرده است، او از بت‌پرستی نفرت داشت و به همین جهت در ادامه دعوت عمومی خود اقدام به شکست بتها کرد و محاکمه شد و به بدترین مرگ یعنی سوزانده شدن در آتش محکوم گردید؛ ولی هرگز دست از یکتاپرستی برنداشت. شاملو بر دفتر شعری از خود، نام «ابراهیم در آتش» نهاده و در آن، شعری با عنوان «سرود ابراهیم در آتش» آورده است، گرچه جز در عنوان، ظاهراً هیچ نامی و کرداری که دقیقاً برابر با سرنوشت تاریخی و آیینی ابراهیم باشد، در این شعر نیامده؛ اما این شعر از آغاز تا فرجام از مفاهیم عمیق اساطیری، گرانبار است و ساخت و سرشتی کاملاً اسطوره‌ای دارد. صرف نظر از اشارات اساطیری آشکار در این سروده، مانند روین‌تنی، اسفندیار و پاشنه آشیل، و ترکیب‌سازیهایی شگفت و متناسب با مضامینی این چنین مثل کوه‌وار و شیر آهنکوه مرد؛ شاعر به اقتضای زمانه و با دیدن واقعه و حادثه‌ای خاص، شکلی عمومی و جوهری کل‌گرا و جهان‌شمول به آن بخشیده و با دست‌مایه قرار دادن بینشها و کنشهای یک شخصیت دینی، چهره‌ای اسطوره‌ای متناسب با روشها و منشهای جامعه خود آفرید و ثابت کرده که «اسطوره‌ها فقط فراورده‌های جامعه‌های ابتدایی و کهن نیستند بلکه ذهنیت جوامع امروزی نیز توانایی حیرت‌انگیزی در ساختن اسطوره از رویدادهای روزمره سیاسی و اجتماعی و هنری

مسیح (ع)

عیسی بن مریم ناصری، ملقب به مسیح و کلمه الله و روح‌الله و مسیحا و ذوالنخله. مسیحیان اغلب وی را پسر خدا نامند، در حالی که مسلمین او را یکی از پیامبران اولوالعزم می‌دانند. عیسی، بنا بر انجیل، در زمان هرودیس والی روم در بیت‌الحم از مریم باکره، که به وسیله روح‌القدس آبستن شده بود، متولد گردید. هرودیس چون سلطنت خود را در خطر دید، قبل از تولد عیسی دستور داد تا تمام نوزادان را در بیت‌الحم به قتل برسانند. یوسف نجار از طرف خدا مأموریت یافت که مریم و عیسی را از فلسطین به مصر

سلطنت و حکومت ایشان برجیده شد همواره در انتظار کسی بودند که عظمت دیرین را تجدید کند و این چنین شخص موعود، مسیح بود. چون حضرت عیسی ظهور کرد و دین او جهانگیر شد، پیروانش وی را مسیح موعود دانستند، عده‌ای هم وی را بدین سمت نپذیرفتند. بنابراین، مسیحیت عنوانی است کلی که مسیحیان آن را بر حضرت عیسی منطبق می‌دانند (خزائی، ۱۳۷۶: ۴۶۴). البته عهد جدید هم نه فقط از موعظه عیسی درباره ملکوت خداوند بلکه قبل از هر چیز اساساً از شخص او سخن می‌گوید، و جودی که از همان بدو شروع مسیحیت اولیه به اسطوره مبدل شده بود. به هر صورت، اجتماع مسیحیان اولیه به او همچون چهره‌ای اسطوره‌ای می‌نگریست، موجودی ازلی و ملکوتی که برای رستگاری، هیئتی بشری به خود گرفت و رنج و عذاب بسیار، حتی رنج صلیب را متحمل شد. آشکار است که چنین مفاهیمی اسطوره‌ای هستند، زیرا در اسطوره‌های یهود و غیریهود کاملاً رواج داشتند و پس از آن به شخصیت تاریخی عیسی منتسب شدند (بولتمان، ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۲).

شاملو در اشعار خود، با رویکردی ویژه، مفاهیم شاعرانه و خیال‌انگیز فراوانی را با پرداختن اساطیری به مسیح اختصاص داده است. البته باید گفت که آبشخور اصلی و جوهر و جانمایه محوری این آفرینه‌های هنری، کتب عهد عتیق و عهد جدید می‌باشد، زیرا تنوع نقلیات، تصرفاتی که در طول قرون و اعصار متوجه این کتابها شده و موارد متعدد دیگر باعث گردید که این نوشته‌ها، ظرفیت شاعرانه، نمادین و تأویل‌پذیری بیابند و در هر دوره‌ای بر حسب شرایط و اوضاع خاص اجتماعی، بار معنایی جدیدی بپذیرند و در یک تعامل و درهم‌تنیدگی بسامان با مضامین اساطیری ذهن و زبان و زندگی شاعر سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه رخدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه و عواطف شخصی گردند (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۲۴۶-۲۴۵).

شاملو در ده دفتر از هفده دفتر اشعارش به زوایای مختلف زندگی منشورگون عیسی (ع) - که با طیفهایی از

برکد. بنابر اناجیل در پایان کار، یهودیان مسیح را به صلیب آویختند. عیسی پس از سه روز زنده شد و از قبر برخاست و بعد از دوازده روز به آسمان صعود کرد (یاحقّی، ۱۳۷۵: ۳۱۰).
 اما خداوند می‌فرماید: **وَقَوْلِهِمْ اَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.**
 «او ادعایشان که ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشته‌ایم، حال آنکه نه او را کشتند و نه به دار کردند، بلکه [حقیقت امر] بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که در این امر اختلاف کردند و از آن در شک‌اند [و] به آن علمی ندارند، بلکه پیروی از حدس و گمان می‌کنند، و او را به یقین نکشته‌اند» (سوره نساء / آیه ۱۵۷).

وضعیت خاص و استثنایی موجودیت یافتن حضرت عیسی (ع)، زاده شدنش از زنی باکره، و وقایع عجیب زمان ولادتش همچون ریزش خرما از نخلی که خشکیده بود، و جوشیدن چشمه از جایی که هرگز آبی در آن وجود نداشت، سخن گفتن او در گهواره، شفادهی و حیات بخشی او به برخی از بیماران و جان‌باختگان، لحن ملکوتی و مهرآمیز کلام او با مردم در لباس رسالت و سایر امور شگفت سرگذشت بی نظیرش مثل معراج آن حضرت، و حیات و زندگی او در عصری با ویژگیهای منحصر به فرد، علل و عواملی بودند که باعث پراکنده شدن پرتوهایی از اسطوره در اطراف و اکناف شخصیت ایشان شده است. ظاهراً نام مسیح، عنوانی عام برای موعودهای برخی از ادیان بوده و قبل از تولد مسیح بن مریم در میان یهودیان و دیگر ادیان رواج داشته است. حق این است که مسیح، لغت عبری الاصل و مشتق از مشح [برکت، خجستگی] باشد. یهود به موجب تورات، اشیاء مقدسه را با روغنی مخصوص و تشریفات خاص مسح می‌کردند. آنگاه که یهود به داشتن پادشاهی نیازمند شدند، چون به سلطنت با نظر تقدیس می‌نگریستند، اولین پادشاه خود را با همان تشریفات مسح کردند و پس از آن معمول گردید که پادشاه بنی اسرائیل هنگام جلوس به تخت سلطنت مسح شود تا بر همه بنی اسرائیل حکومت یابد. پس از آنکه یهود از مسکن خود دور افتادند و بساط

ولادت جسمانی عیسی نیست، بلکه اهمیت معنوی اوست. این چیزی است که زایمان باکره به نمایش می‌گذارد. قهرمانان و نیمه‌خدایان به این صورت به دنیا می‌آیند (۱۳۸۰: ۲۶۰ و ۲۶۴). البته بکرزایی در اسطوره‌های ملل دیگر از جمله مصر (متولد شدن هوروس از ایزیس)، هند و یونان وجود داشته. کریشنا از دوشیزه‌ای به نام دیواکی، و انی از مایای عذرا متولد شده. در یونان، دانائو، مادر پرسئوس در زندان پدر به وسیله قطرات باران طلا که از جانب خدای خدایان در دهان او چکیده است، به پرسئوس آبستن شده (خزائی، ۱۳۷۶: ۵۹۲).

شاملو که اندیشه‌ای اسطوره‌ای دارد، با بینش و روایت شاعرانه و مددجویی از استعاره‌های فراگیر و قدرت تخیل بالا به تبیین تازه و نقل زیبای اعتقادات، سنن، پندارها و باورداشتهای گذشته می‌پردازد و آنها را از محدوده زمانی خاص بیرون می‌کشد و با نیازهای جوامع روزگار خود منطبق می‌گرداند، گرچه نگاهها و نگره‌های او کاملاً سوبیه‌ای غربی دارد و به فرهنگ و انگاره‌های دینی و ملی خودی کمتر توجه و اعتنایی نشان می‌دهد.

زمان از نیمروز موعود گذشته است

و شب جاودانه دیگر، چنان دور نیست؟

از راه‌های پرغبار، مسافران خسته فرا می‌رسند

در بستری حقیر، امیدی به جهان آمده است.

ای باکرگان اورشلیم! راه بیت اللحم کجاست

و زائران خسته، سرودگویان از دروازه بیت‌اللحم می‌گذرند

(«باغ آینه»)

انسانهای بسیاری برابر آرمان ظهور ناجی، آمدن عیسی (ع) را انتظار می‌کشیدند و برآورده شدن همه آرمانها و آرزوهایشان را به ولادت این منجی موعود گره زده بودند، تا اینکه مریم به بیت‌اللحم رفت، هنگام وضع حمل او رسیده، پسر نخستین خود را زایید و او را در قنذاقه پیچیده در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود» (لوقا، ۲: ۷ و ۶). مسافران و زائران خسته کسانی بودند که ستاره وجود این کودک را به عنوان چهره‌ای رهایی‌بخش در آسمان باور خود رصد

حقیقت، اسطوره، باور، تخیل، رازوارگی، تمثیل و آموزه‌های آیینی و انسانی درهم آمیخته است، پرداخته و علاوه بر اشارات گذرا به شعاعهای گوناگون سازنده شبکه شخصیت این پیامبر، در چهار سروده مجزا و مفصل با نامهای مرثیه، لوح، مرگ ناصری و مرد مصلوب شرحی همه‌جانبه و روشنگر از ماجرای حیات و عروج سرشار از عبرت، انگیزش، قداست و انگاره‌های مذهبی او فرا می‌نماید و خاطرنشان می‌کند که اسطوره وجه مشترک شعر و مذهب است [با این تفاوت که]، شعر رازی عظیم و مذهب رازی عظیم‌تر است و اسطوره مذهبی در مقیاسی وسیع به استعاره شعری اعتبار می‌بخشد (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ۲۱۶).

اکنون به جنبه‌های گوناگون تجلیات شاعرانه مسیح در سروده‌های شاملو می‌پردازیم:

الف) زاده شدن از مادری باکره

ما همه عذراهای آبستیم:

بی‌آنکه پستانهایمان از بهار سنگین مردی گل دهد («آیدا: درخت و...»)

عذرای آبستن عموماً به زنی می‌گویند که باکره و شوهر ناکرده، باردار شود. حضرت مریم به هیجده سالگی رسید، جبرئیل در صورت یوسف نجار بر او ظاهر شد و به او مژده تولد عیسی را داد (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۰۲).

خفته بیدار کدام بستر بودی

کدام بستر ناگشوده؟

نوزاده بالغ کدام مادر بودی

کدام دوشیزه مادر نابسوده؟

(«در آستانه»)

جوزف کمبل معتقد است که زایمان باکره از طریق سنت یونانی وارد مسیحیت شده. برای مثال، وقتی که چهار انجیل را می‌خوانید، تنها انجیلی که در آن از زایمان باکره صحبت می‌شود انجیل «لوقا» است و لوقا یونانی است. در سنت یونانی لیدیا و قو، پرسه فونه و مار، و موارد متعدد دیگر، از انگاره‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌های زایمان باکره هستند. آنچه که به گونه‌ای نمادین به آن اشاره می‌شود،

ج) شام آخر (عشای ربّانی) و یهودا

و هر شام

چه بسا که «شام آخر» است

و هر نگاه

ای بسا که نگاه یهودایی.

اما به جستجوی باغ

پای

مفرسای

که با درخت

بر صلیب

دیدار خواهی کرد،

... نه

به جست و جوی باغ

پای

مفرسای

که مجال دعایی و نفرینی نیست

نه بخشش و

نه کینه‌ای.

(«آیدا: درخت و ...»)

شاعر، هراس‌خوردگی و ترسانی بزرگان فکری جامعه و بی‌اعتمادی نسبت به نزدیکترین یاران را با تراژدی غمبار داستان مسیح پیوند می‌زند و معتقد است دیدن رنگ درخت و باغ (جتسمانی) و آرامش جز با مصلوب شدن بر پیکره کاج و آونگ گشتن بر بلندای دار مقدور نیست.

و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست. و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: ... اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است (لوقا: ۲۲: ۱۴، ۲۰-۱۹). در شرح خیانت یهودا در انجیل متی (۲۶: ۱۶-۱۴) اینگونه آمده: آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد رؤسای کهنه رفته، گفت: مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند و از آن وقت درصدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند. و دنباله این ماجرا در انجیل لوقا (۲۲:

می‌کردند و با شنیدن این خبر مبارک از دور و نزدیک به سوی زادگاهش شتافتند و در راه رسیدن، رنجها و دردهای بسیاری را به جان خریدند.

ب) باغ جتسمانی (فشردن گاه زیت)

باغی است که عیسی (ع) قبل از آنکه توسط کاهنان یهود دستگیر شود، بدانجا رفت و مشغول عبادت شد. این باغ در دامنه غربی کوه زیتون قرار داشت و مسیح بیشتر اوقات به آنجا می‌رفت.

شاملو در سروده‌های خود اشاراتی به این خاطره

اساطیری دارد:

پدرم مگر به باغ جتسمانی خفته بود

که نقش من میراث اعتماد فریبکار اوست

... اگر اعتماد

چون شیطانی دیگر

این قابیل دیگر را

به جتسمانی دیگر به بی‌خبری لالا نگفته بود،-

خدا را

خدا را!

(«مرثیه‌های خاک»)

شاملو با بهره‌گیری مناسب از ذهنیتی که دربارهٔ اضلاع و زوایای زندگی مسیح دارد، به گونه‌ای نمادین و تمثیلی حوادث تاریخی روزگاران گوناگون را بازآفرینی می‌کند و رنگی از کلیت و به تبع آن ماندگاری و جاودانگی بر آنها می‌زند. او از زبان هملت، پدرش را که با آرامشی مسیح‌گونه به سان قابیل (شاملو هابیل را قاتل قابیل می‌داند) در باغی خفته است، فریفتهٔ اعتماد بی‌مورد به برادرش می‌داند که برای تصاحب همسرش (مادر هملت) شوکران درگوش او فرو می‌ریزد و با توطئه‌ای مرموز او را از سر راه عشق نامشروع خود برمی‌دارد. در این بیان هنری مفاهیم کهن با پردازشی جدید در مکاشفه‌ای الهام‌آمیز از یافته‌ها و بافته‌های ذهنی شاعر به نمود و نمایش درآمده است.

هـ) بر دوش کشیدن صلیب

که می‌داند که من باید
سنگهای زندانم را به دوش کشم
بسان فرزند مریم که صلیبش را

(«قطعنامه»)

شاعر حرکت در مسیر کم رهرو شعر سپید را که بسیار
مخالفت برانگیز و دشمن خیز است، به مثابه رفتن به استقبال
مرگ می‌داند؛ همچنان که مسیح با آگاهی از مرگ خویش
صلیبش را بر دوش می‌کشید و یاران خود را نیز به همین
سلوک رهنمون می‌نمود و به آنان می‌گفت: اگر کسی خواهد
متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از
عقب من آید؛ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را
هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را به خاطر من هلاک کند، آن را
دریابد (متی، ۱۶: ۲۴-۲۵). شاملو همسانی محسوسی بین جامعه
روزگار خود و حال و هوای اجتماع عصر مسیح می‌بیند. این
ناآگاهی دیگران احساسی است که راوی، آن را مشترک میان
خود و «فرزند مریم» می‌بیند (پاشایی، ۱۳۷۸: ۵۵).

زخم گلمیخها

که به تیشه سنگین

ریشه درد را در جان عیساهاى اندوهگین مان به فریاد آورده است

... و فریاد شهیدشان

به هنگامی که بر صلیب نادانی خلق

مصلوب می‌شدند:

— ای پدر اینان را بیمارز چرا که خود نمی‌دانند

که با خود چه می‌کنند!

(«آیدا: درخت و...»)

و) محکومیت مسیح و برده شدن به سوی جُل جُنا

در جُل جُنای چشم به راه جوانه کاج،

در انتظار آنکه به هیأت صلیبی درآید

در خاموشی شتاب آلوده خویش

به جانب آسمان تهی قدم می‌کشد.

(«باغ آینه»)

۴۶-۴۸) بدین شکل نقل شده: و در کوه زیتون ... ناگاه جمعی
آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت
جسته، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد و عیسی بدو گفت: ای
یهودا آیا به بوسه، پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟ البته یهودا پس
از محکوم شدن عیسی به مرگ از عمل هولناک خود
پشیمان شد و سی پاره نقره را به سران کاهنان رد کرد و
خودکشی نمود.

د) صلیب

این نگاره در دین مسیح نمادی است که بسیاری از مفاهیم،
انگاره‌ها و هیجانها را در خود دارد (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۲۹).

آنک منم

پای بر صلیب بازگون نهاده

با قامتی به بلندی فریاد

(«لحظه‌ها و همیشه»)

البته صلیب، بسیار کهنتر و دیرسالتر از کیش مسیحیت
است. در روزگاران دور، مردم به صلیب به عنوان نمود
آتش با دیده تقدس می‌نگریستند؛ برای اینکه با قرار دادن
حد اقل دو چوب به شکلی خاص بر روی یکدیگر آتش
افروخته می‌شد. بعدها این تصویر به نماد تبدیل شد و
انسانهای ابتدایی با ترسیم آن بر روی ابزار و وسایل
زندگی، به زعم خویش، جان خود را از آسیب ارواح پلید
و موجودات مرموز حفظ می‌کردند. برخی معتقدند عصای
موسی آیت او بود. چون عیسی فراز آمد، عصای خویش
بر آن افکند و صلیبی پدید آمد و بدینگونه شریعت موسی
را تکمیل کرد (سجادی، ۱۳۶۳: ۱۴۱). البته این نماد پس از
مصلوب شدن مسیح بنا به انگاره‌های مذهبی مسیحیان،
نزد باورمندان کیش مسیحیت از قداست آیینی ویژه و
سمبولیک برخوردار شد و با گذر زمان در اقصی نقاط
جهان با این مفهوم پراکنده گشت، همچنین در سنت
مسیحی این علامت، نشان رستگاری ناشی از قربانی
مسیح، بازخرید گناهان، پذیرش مرگ و ... است (کوپر،
۱۳۷۹: ۲۴۳).

شاملو از میان همه پیامبران، اسطوره «مسیح شهید» را با تمام ابعاد و جزئیات سرشار از مایه‌های عمیق و انقلابی مطرح می‌کند و برای ایجاد تحرک و خیزش در جامعه منفعل و تن به قضای به ظاهر قطعی داده، رستاخیزی بیداری آفرین را فریاد می‌کشد. او در شعر «مرگ ناصری» (قنوس در باران، ۳۶-۳۳) با ایجازی اعجاز‌گونه، آمیزه ممتازی از اسطوره‌اندیشی، هنر، مردم‌شناسی، آیین باوری، رسالت‌مندی، ستم‌ستیزی و عدالت‌جویی را یکجا به‌نمایش می‌گذارد. با آوردن این شعر، به بیان برخی نکات ضروری نیز خواهیم پرداخت.

با آوازی یکدست

یکدست

دنباله چوبین بار

در قفایش

خطی سنگین و مرتعش

بر خاک می‌کشید.

اشارتی بر به زمین کشیده شدن انتهای صلیبی است که بر دوش عیسی نهاده‌اند تا آن را به محل بر دار شدن خویش حمل نماید.

تاج خاری بر سرش بگذارید!

آنانی که از درک رسالت انسانی مسیح عاجز بودند، چنین می‌پنداشتند که او قصد پادشاهی و تاج‌خواهی دارد. از این رو پس از دستگیری بدینگونه تحقیرش کردند: سپاهیان [رومی]

جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و او را سلام کردن گرفتند که: سلام ای پادشاه یهودا! و چون او را استهزا کرده بودند لباس قرمز را از وی کنده و جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند (مرقس، ۱۵: ۱۶-۲۰).

مسیح، رسول خالص خدا، بی هیچ شائبه مادی و این جهانی در آن روزگار، مردم را به وحدانیت خواند؛ ولی زمین را از شدت آرایش، ظرفیت پذیرش چنین شخصیتی معنوی نبود هر چند بعدها او پادشاه قلمرو دلها شد و همه قلبها همچنان به مهر او می‌تپد. در مقابل کلیسای شارتره،

جُل جُتا، تل یا تپه‌ای در خارج از شهر بوده، موضعی که به مجموعه مسمی بود و به عبرانی آن را جُلجُتا می‌گفتند (یوحنا، ۲۰: ۱۷). نام این مکان در اناجیل اربعه آمده و براساس نگاشته‌های دینی مسیحیان، عیسی پس از دستگیری، زندانی شد و فردای آن روز، «پونتیوس پیلاطس»، فرمانروای رومی بیت‌المقدس با چند قاضی دیگر او را محاکمه کرده و به بدترین و تحقیرآمیزترین نوع مرگ، یعنی مصلوب شدن محکوم کردند و او را به موضعی که جُلجُتا نام داشت، یعنی محل کاسه سر بردن و شراب مخلوط به مُر به وی دادند تا بنوشد؛ لیکن قبول نکرد (مرقس، ۱۵: ۲۴-۲۲).

در آیین مسیحی کاج به سبب سبزی‌نگی دائم، نماد بی‌مرگی، باوروری و آفرینندگی است و یکی از رسوم شب ولادت عیسی (عید کریسمس) آراستن درخت کاج است.

آنک منم که سرگردانی‌ها را همه

تا بدین قلّه جُل جُتا پیموده ام.

(«الخطه‌ها و همیشه»)

در سنت مسیحی آمده است که قبر مسیح در جُلجُتا است، یعنی همان جا که وی را به صلیب کشیده‌اند؛ از این رو مرسوم است که در نقاشیها و تندیسها در پای صلیب، مجموعه‌ای نشان می‌دهند و این خود مبتنی بر پیوندی است که مسیحیان قائل‌اند میان آدم-که از خداوندگار دور شد- و مسیح، آدم ثانی، که انسان را از نو با خدا متصل کرد (وارنر، ۱۳۷۹: ۲۱).

ز) بر دار کشیده شدن مسیح

معراج و یا شهادت مسیح به عنوان یک قهرمان دینی، اسطوره‌های آیینی فراوانی را در دوران مختلف پدید آورد و او را به صورت الگویی برای پاکبازان عرصه‌های ایمان و اعتقاد در حوزه ادیان و مذاهب گوناگون مطرح نمود. معراج او نیز با اسطوره نیروانای بودا به جهت هم‌ساختی و هم‌نواختی عمیق معنایی گره خورده و به سبب ناروشنی و ابهام‌آمیزی خاص خود، پرتوها و هاله‌های مه‌گرفته بسیاری را در اطراف خویش پراکنده نموده و باعث تکثر و تعدد تأویلها و تفسیرها در روح و جان خیال‌پرور آدمی شده است.

داشتن است و در او چیزی که جنبه مبارزه‌جویانه داشته باشد، وجود ندارد (کمبل، ۱۳۸۰: ۳۰۹). در مهربانی عیسی حتی نسبت به دشمنان، زمانی که برای دستگیری او آمده‌اند، در انجیل *لوقا* (۲۲: ۴۹-۵۱) آمده است: رفقایش عرض کردند: خداوندا به شمشیر بزنیم؟ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. عیسی متوجه شده گفت: تا به این بگذارید. و گوش او را لمس نموده، شفا داد. اما در خصوص تشبیه نمودن او به «قو» باید گفت که این پرنده بنا بر انگاره‌های ملل بسیار، زمان مرگ خود را پیشاپیش ادراک می‌کند و آگاهانه به سوی مرگ می‌شتابد (چنانکه عیسی چنین کرد). دکتر حمیدی شیرازی در شعر «مرگ قو» (علمداری، ۱۳۸۲: ۶۷) این نکته را با زیبایی هر چه تمامتر بازگو نموده است.

علاوه‌براین، قو به معنی انزوا و کناره‌گیری، و سفیدی آن مظهر اخلاص به شمار می‌رود. [در سنت مسیحی] قوی سفید، مظهر پاکی و فیض و نمایانگر مریم عذراست و چون در لحظه مرگ ترانه می‌خواند، معرف شهدای مسیحی و کسانی است که تسلیم خواست الهی هستند (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۸۱-۲۸۰).

- تازیانه‌اش بزیند!

رشته چرمباف

فرود آمد،

و ریسمان بی‌انتهای سرخ

در طول خویش

از گرهی بزرگ

برگذشت.

- شتاب کن ناصری، شتاب کن!

رشته چرمباف، همان شلاق یا تازیانه است که ضربات آن دردی جانکاه دارد و سرخی آن ممکن است ناشی از آغشته شدنش به خون مسیح یا به سبب تعبیه کردن مهره‌هایی مسین در بافت آن برای آزار بیشتر محکومان باشد. گرچه بافته‌های چرمی به طور طبیعی هم به سرخینگی می‌زند.

نگاره‌ای از مریم مقدس شبیه به یک تخت می‌بینید که عیسی کودک بر آن جلوس کرده و در مقام امپراتور، به جهان برکت می‌بخشد (کمبل، ۱۳۸۰: ۲۶۶). در این شمایل‌نگاری، مریم، نمایشگر تخت پادشاهی، و کودکی که بر دامان او نشسته (عیسی)، نماد حاکمیت و پادشاهی بر جهان است.

و آواز دراز دنباله بار

در هذیان دردش

یکدست

رشته‌ای آتشین می‌رشت

شتاب کن ناصری، شتاب کن!

دنباله بار همان انتهای دار (صلیب) است و پاره آخر شعر نمایانگر کردار شتاب‌آلود شیادان خونخوار روزگار است که مایل‌اند هر چه زودتر قربانی خود را از هستی ساقط کنند و، در این رهگذر، ابتدایی‌ترین عواطف انسانی نادیده گرفته می‌شود. مشابهت این امر با به پای دار بردن حسنک وزیر، که بعدها در تاریخ حادث شد، بسیار قابل تأمل است. پس آواز دادند او را که بدو، دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند: شرم ندارید، مرد را که می‌بکشید [به دو] بر دار برید؟ (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۳۵-۲۳۴).

شاملو در عصر سیاه ستم که خود نیز از آسیب آن برکنار نمانده بود، صحنه‌های بسیاری از این دست را عیناً دیده است؛ گرچه او اسطوره‌های جوامع مختلف را در عرصه برخورد و رابطه متقابل و درهم تنیده آنها جستجو می‌کند، اما کلید یافتن هر اسطوره را در بستر جامعه‌ای که در آن بالیده است، دنبال می‌کند (علی‌پور گسگری، ۱۳۷۹: ۲۸).

از رحمی که در جان خویش یافت

سبک شد و چونان قویی

مغرور

در زلالی خویشتن نگریست

رحمت وجودی مسیح همه ستمها و بی‌رسمیهای یهودیان را نادیده گرفت و باعث شد که او چون قو با دیدن مرگ آتی خویش، شفافیت و زلالی روح خود را احساس کند. در تفکر مسیحیت عیسی فقط اهل آشتی و دوست

از صف غوغای تماشاانیا

الغاز

گام‌زنان راه خود می‌گرفت

دستها

در پس‌پشت

به هم درافکنده،

و جانش را از آزارِ گرانِ دینی گزنده آزاد یافت

مگر خود نمی‌خواست، ورنه می‌توانست!

عازر برادر مریم بود که عیسی بر سر گور او رفت و چهار روز پس از مرگش وی را با دم مسیحایی زنده کرد (یا حقی، ۱۳۷۵: ۳۰۳). تماشاگرانی که حالات و حرکات خودشان نیز بسیار تماشایی است، به نظاره این صحنه غوغا برانگیز دیده‌اند و العازر هم در این گرانیگاه هول و حادثه حضور دارد. همو که بزرگترین معجزه‌ها را از عیسی دیده، مُرده‌ای که بر اثر اعجاز او زنده شده و اکنون به تماشای رهاننده خویش ایستاده است. همو که اگر چه کوچکتر از آن است که مسیح را فریادرس باشد؛ اما در حقیقت به بهانه «مگر خود نمی‌خواست ورنه می‌توانست»، از زیر بار دین خود به مسیح شانه خالی می‌کند (حقوقی، ۱۳۷۶: ۳۲۳).

آسمان کوتاه

به سنگینی

برآوازِ رو در خاموشیِ رحم

فرو افتاد.

سوگواران به خاک پشته برشدند

و خورشید و ماه به هم برآمد

وقتی آخرین صداهای دعاآلود مسیح، این منادی رحمت و عطوفت روی به خاموشی نهاد، شیرازه هستی فرو پاشید و گویی آسمان با عظمت در مغاک خاک فروغلطید و با آشفستگی ناموس هستی، ماه و خورشید نیز برآشفتنند و به تیرگی گراییدند و عرصه زندگی بر صعودکنندگان خاک پشته (جُلجُلًا) تنگ و دشوار گردید. ناگاه پرده هیکل [چادر جماعت اورشلیم بر کوه موریا] از سر تا پا دوپاره شد و زمین متزلزل و

سنگها شکافته گردید و قبرها گشاده شد (متی، ۲۷: ۵۱-۵۲).

شاعر در این سروده سترگ، عالیت‌ترین تصویر را از انسان آرمانی و اسطوره‌ای خود ترسیم می‌کند. او سرنوشت خویش را که گاهی با تقدیر انسانیت، یکسان تلقی شده، در داستان مسیح به شکل کامل می‌بیند و مسیح را نمادی از انسان ذهنی خویش تصویر می‌نماید. انسانی آرمان‌خواه و هدفمند، سیاسی و مبارز، و باورمند به ارزشها که در راه عقیده به ستیز و مبارزه تن داده و اینک به مسلخ مرگ می‌رود (امینی، ۱۳۷۹: ۷۸).

آخرین‌زائیده طبع‌شاعر در این خصوص، «مرد مصلوب» (مناحیح بی‌صله، ۱۱۵-۱۰۶) نام دارد که به شهریور ۱۳۶۵ مربوط می‌شود. این شعر، بلندترین و مفصلترین سروده شاعر است که در آن آمیزه‌ای از اسطوره‌های فراگیر و خودساخته با الهام‌گیری از واقعه تراژیک و غمبار مرگ مسیح به منصه ظهور رسیده است. گویی شاعر زندگی شخصی خود را در آینه شعرهایی از این دست به تصویر می‌کشد و حیات اجتماعی و سرنوشت جامعه‌اش را در انطباق با جوامع ستم‌زده تاریخ (از جمله اجتماع سیاه عصر عیسی) همسان و همسو می‌بیند و در مشاهده گره‌خوردگی تقدیر ناخوشایند شخصی و اجتماعی خویش فریاد ناخرسندی برمی‌آورد؛ اما بهتر آن می‌بیند که آن را در حدیث یاری بیان کند که ماندگار گردد و بر موقعیتهای مشابه در طول تاریخ مطابقت داده شود. از این‌رو، شاعر مانند خدای پنهان داستانها، به لایه‌های زیرین ذهن و ضمیر دو شخصیت (عیسی و یهوذا) فرو می‌خزد و محاکات باطنی آنها را برون‌ریز می‌کند و با زاویه دیدی متفاوت با باورهای متعارف، نکات غافلگیرکننده‌ای را به خواننده گوشزد می‌کند:

مرد مصلوب

بار دیگر به خود آمد.

... دیگر بار نالید:

- پدر، ای مهر بی‌دریغ، چنان که خود بدین رسالتم برگزیدی چنین

تنه‌ایم به خود و نهاده‌ای؟

ما تاب این درد نیست

آزادم کن، پدر!

برتر از آب و ابن و روح القدس.

پیش از آنکه جسمش را فدیۀ من و خداوند پدر کند

فروتانه به فرو شدن تن در داد

تا کفۀ بی‌مایگی ما چنین برآید...

به جز اینت راهی نیست:

ای لحظه ناچیز

درد جاودانه شدن را تاب آر!

و در بیان کردار یهودا و واگویه درونی‌اش با خویشتن

خویش چنین می‌سراید:

و در آن دم

مرد سرگشته

در بازار اورشلیم به راسته ریس بافان پیچید.

لبان تاریکش

برهم فشرده بود

و چشمان تلخش

از نگاه

تُهی:

پنداری

تنها

در جان خود

به تنهایی خویش می‌گریست.

مرد تلخ که بر شاخه خشک انجیر بُنی وحشی نشسته بود

... حلقه طناب را گردن نهاد

و با تبسمی

خود را در فضا

رها کرد.

شاملو در ادامه شعر از شگرد عادت‌شکنی ذهنی سود

می‌جوید و از نهاد نهران مسیح بر ساخته خیال خویش

چنین گزارش می‌کند:

مرد مصلوب به تلخی اندیشید:

«اما نزد خود چه‌ام من؟»

ابدیت سرافکنده‌گی و شرمساری!

آن مرد

«اسخریوطی»

که دمی پیش

مردانه

به سقوط در فضای سیاه بی‌انتهای مَلَعَت گردن نهاد

شایسته‌تر از من است:

خلاصه سخن اینکه شاملو توجهی خاص به اسطوره‌های مؤمنانه (البته بیشتر اساطیر آیینی بیگانه و غیرخودی) دارد و آرزوها و دردهای بشری را در آن جستجو می‌کند و در تلاش است تا آن را در مصاف با روند نادلپسند تاریخ و تقدیر تاریخی به کار گیرد و سماجت او در پرداختن به مسیح، شاید از آن جهت است که انسان در حال کینونت و صیوروت باید تصویر اَبَر انسانی را که بر وفق برترین تصوّر، و معنایی که مجسم و ممثل می‌کند و به سیمای پهلوان یا رب‌النوعی ظاهر خواهد گشت، فراروی خویش ببیند (لوفر-دلاشو، ۱۳۷۶: ۲۳۸)، تا بتواند با بلندنظری و آرمان‌خواهی همّت‌برانگیز خویش برای رهایی خود و جامعه بزرگ انسانی، دست زدن به کنشها و کردارهای جسورانه را تجربه کند.

منابع

قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی؛

ابومحبوب، احمد (۱۳۸۰)، درهای و هوای باد (زندگی و شعر حمید مصدق)، چاپ اول، ثالث، تهران؛

الباده، میرچا (۱۳۶۲)، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، توس، تهران؛

امینی، محمد علی (۱۳۷۹)، «گذری بر اسطوره‌های شعر شاملو»، شعر، شماره ۲۸، تهران؛

بارت، رولان (۱۳۸۲)، اسطوره، امروز، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، چاپ دوم، مرکز، تهران؛

باستید، رژه (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، توس، تهران؛

بولتمان، رودلف (۱۳۷۴)، «عیسی مسیح و اسطوره‌شناسی»، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، شماره ۵ و ۶، تهران؛

بهجت تبریزی (شهریار)، محمد حسین (۱۳۷۴)، دیوان اشعار، ۳ ج، زرین و نگاه، تهران؛

بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۶۸)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ

- اول، سعدی، تهران؛
- پاشایی، **عسکری** (۱۳۷۸)، *زندگی و شعر احمد شاملو* (نام همه شعرهای تو)، چاپ اول، ثالث، تهران.
- پورنامداریان، **تقی** (۱۳۷۴)، *سفر در مه* (تأملی در شعر احمد شاملو)، چاپ اول، زمستان و چشم و چراغ، تهران؛
- حقوقی، **محمد** (۱۳۷۶)، *شعر زمان* (احمد شاملو)، چاپ چهارم، نگاه، تهران؛
- خزائلی، **محمد** (۱۳۷۶)، *اعلام قرآن*، چاپ چهارم، نگاه، تهران؛
- رشیدیان، **بهزاد** (۱۳۷۰)، *بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی*؛ چاپ اول، گستره، تهران؛
- سجادی، **ضیاءالدین** (۱۳۶۳)، *گزیده اشعار خاقانی*، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران؛
- شاملو، **احمد** (۱۳۷۶)، *آید: درخت و خنجر و خاطره*، چاپ ششم، مروارید، تهران؛
- _____ (۱۳۷۹)، *ابراهیم در آتش*، چاپ هشتم، نگاه، تهران؛
- _____ (۱۳۸۰)، *باغ آینه*، چاپ دهم، مروارید، تهران؛
- _____ (۱۳۷۶)، *در آستانه*، چاپ اول، نگاه، تهران؛
- _____ (۱۳۷۲)، *شکفتن در مه*، چاپ چهارم، زمانه و نگاه، تهران؛
- _____ (۱۳۷۳)، *قطعه‌نامه*، چاپ سوم، مروارید، تهران؛
- _____ (۱۳۷۲)، *قنوس در باران*، چاپ پنجم، زمانه و نگاه، تهران؛
- _____ (۱۳۷۹)، *لحظه‌ها و همیشه*، چاپ ششم، زمانه، تهران؛
- _____ (۱۳۷۹)، *مناجیح بی صله*، چاپ دوم، زمانه، تهران؛
- _____ (۱۳۷۲)، *مرثیه‌های خاک*، چاپ ششم، زمانه و نگاه، تهران؛
- علمداری، **مهدی** (۱۳۸۲)، *نقد، تحلیل و گزیده‌ای از آثار دکتر مهدی حمیدی شیرازی*، چاپ اول، رجاء تهران، تهران؛
- علی‌پور گسگری، **بهناز** (۱۳۷۹)، «نقد اسطوره‌ای، عوامل شکل‌گیری و ...»
- کتاب *ماه ادبیات و فلسفه*، سال چهارم، شماره ۴۰؛
- کتاب **مقدس** (۲۰۰۲)، چاپ سوم، انتشارات ایلام، تهران؛
- کمیل، **جوزف** (۱۳۸۰)، *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، مرکز، تهران؛
- کوپر، **جی. سی** (۱۳۷۹)، *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، چاپ اول، فرشاد، تهران؛
- لوفلر- **دلاشو**، **م** (۱۳۷۶)، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه جلال سناری، چاپ اول، توس، تهران؛
- محمدی، **محمد حسین** (۱۳۷۴)، *فرهنگ تلمیحات شعر معاصر*، چاپ اول، میترا، تهران؛
- وارنر، **رکس** (۱۳۷۹)، «مفهوم اسطوره»، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، کتاب *ماه هنر*، شماره ۲۸-۲۷، تهران؛
- ولک، **رنه**؛ **وارن**، **اوستن** (۱۳۸۲)، *نظریه ادبیات*، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران؛
- هاکس (۱۳۷۷)، *قاموس کتاب مقدس*، چاپ اول، اساطیر، تهران؛
- یاحقی، **محمدجعفر** (۱۳۵۵)، «اسطوره در شعر امروز ایران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، سال دوازدهم، شماره چهارم، مشهد؛
- _____ (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و سروش، تهران؛
- یونگ، **کارل گوستاو** (۱۳۷۸)، *انسان و سمبولیک‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، چاپ دوم، جامی، تهران. ■